

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

پژوهشی در

روایت کتاب خدا و سنت

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	پژوهشی در روایت کتاب خدا و سنت من
نویسنده	شیخ ناظم عقیلی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۵
کد کتاب	۱۰۱۵/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک

سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است
و بارالها! سلام و صلوات تامّ خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیین،
ارزانی فرما!

پیش‌گفتار

پُر واضح است که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ بهترین آفریده‌ی خداوند است که شریعتی کامل تا روز قیامت آورده است؛ شریعتی که در آن برای ابلیس و سربازانش جای هیچ رخنه‌ای باقی نگذاشته؛ اگر آن‌گونه که مورد خواست خداوند متعال است پیاده شود.

هم‌چنین این صحیح است که حضرت محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا فرموده: «همه‌ی شما مسئول هستید و همه پاسخ‌گو به زیردستانش؛ پس امام، مسئول است و پاسخ‌گو به مردمش، مرد در خانواده‌اش مسئول است و به اهل و عیالش پاسخ‌گو. زن در خانه‌ی همسرش مسئول است و پاسخ‌گو به خانواده‌اش. خدمت‌کار در برابر مال‌آقایش مسئول است و به زیردستانش پاسخ‌گو...»^(۱).

و پوشیده نیست که سرپرست و مسئول شایسته‌ی حکیم مهربان این امت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ است؛ و همان‌طور که هر سرپرستی بر حمایت از مردمش در زمان حیات و حضورش در بین آن‌ها حریص است، وقتی از میان آن‌ها پنهان می‌شود، این حرص او دوچندان خواهد شد؛ به این معنی که باید راه‌کاری برای آنان قرار دهد

تا سلامت و هدایت آنان و پراکنده نشدن و عدم اختلاف در بین‌شان را تضمین کند؛ و اگر در خصوص این مسأله کوتاهی ورزد، مردمش را تباه و در انجام مسئولیت خود کوتاهی کرده است.

اما فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ سرور خلائق است و از ایشان بسی به دور است که کوتاهی کرده یا مردمش را تباه نماید. پس ایشان ﷺ امت خود را بدون سرپرست و قیم رها نمی‌کند؛ تا آن‌ها را از تباهی، اختلاف و فتنه‌ها در امان بدارد و حجّت را بر همگان تمام نماید. بلکه ایشان ﷺ در مناسبت‌های متعدد به راه‌رهایی و هدایت امت پس از وفات خویش تصریح فرموده است. از جمله‌ی این متون آن‌چه در حجة‌الوداع و غدیرخم مورد تأکید قرار داد می‌باشد؛ آن‌جا که ایشان ﷺ تصریح می‌فرماید که ماترک و خلافت ایشان در امتش فقط دو چیز است و لا غیر: «کتاب خدا» و «عترتش، اهل بیتش» و به چنگ زدن بر هر دو تأکید فرمود و این‌که این دو تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

اما با کمال تأسف بیشتر عامّه (اهل سنت) بر پنهان کردن این متن و حقی که از سوی خداوند متعال به عترت مصطفی ﷺ داده شده است، اصرار می‌ورزند. حتی به این اکتفا نکردند و خواهان تغییر عبارت «عترت من» در این متن به «سنت من» شدند؛ با انگیزه‌ها و اهداف مذهبی و تعصبی که هیچ راهی به راه راست ندارند؛ تا آن‌جا که مردم از عترت و نقش ایشان و تأمل و تفکر در این حدیث شریف غافل می‌شوند؛ حدیثی که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ در آخرین روزهای زندگی‌اش فرمود. در حالی که ایشان ﷺ با چشم عطوفت و مهربانی بر امتش می‌نگرد؛ امتی که بدون او می‌ماند در حالی که دشمنان از هر سو احاطه‌شان کرده‌اند؛ و حتی منافق‌ها نیز در تار و پود این امت رخنه کرده و چشم‌انتظار پیشامدهای ناگوار برای این امت بودند.

می بینم که مردم شیفته‌ی سخن آنان شدند؛ آنان که گفتند رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما کتاب خدا و سنت خود را باقی گذاشتم...» در حالی که خواسته یا ناخواسته غافل شدند از این که متن صحیح حدیث که رسول خدا ﷺ در حجة الوداع در غدیر خم فرمود این بود: «من در میان شما کتاب خدا و عترت خود را باقی گذاشتم...!» هدف از تحریف یا پنهان کردن این سخن و پوشیده داشتنش این بود که حق عترت و نقش و جایگاه آن‌ها (علیهم السلام) در خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ از میان عامه‌ی مردم برچیده شود و تنها در محدوده‌ی محتوای کتاب‌ها باقی بماند، و جایگزین و بدل دیگری به جایش ترویج شود؛ که اگر بی‌ارزش شود دیگر هیچ ارزش و جایگاهی در ملاک و میزان این قوم نخواهد داشت! همان‌طور که شاعر می‌گوید:

چشم راضی از هر عیبی بیزار است همان‌طور که چشم ناراضی زشتی‌ها را می‌بیند^(۱)

هنگامی که ما بر لفظ «کتاب خداوند و عترتم، اهل بیتم» اصرار می‌ورزیم به این دلیل نیست که ما سنت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ را نمی‌پذیریم - پناه بر خدا - بلکه ما دینی جز کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش ﷺ نداریم؛ و حتی ما در چگونگی به دست آوردن سنت و این که آن را از کجا بگیریم از رسول خدا ﷺ پیروی می‌کنیم؛ همان‌طور که کسانی که لفظ «کتاب خدا و سنت من» را رواج می‌دهند، از این رو نیست که بر پیروی از سنت اصرار داشته باشند، بلکه به جهت پنهان کردن فضیلت عترت - اهل بیت (علیهم السلام) - و مصادره‌ی حق‌شان در خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ است؛ و این که بی‌هیچ دلیل و بُرهانی خلافت برای کسانی غیر از ایشان (علیهم السلام) مشروعیت داده شود. پوشیده نیست که عترت مصطفی ﷺ خود معدن سنت و داناترین مردم به آن هستند و آن‌ها خود حافظان و راهنمایان به سوی آن می‌باشند؛ همان‌طور که گفته می‌شود:

۱- و عین الرضا عن کل عیب کلیله کما أن عین السخط تبدی المساویا

«اهل خانه به آن چه در خانه است آگاه‌ترند» که این مجال محل شرح و تفصیل این مسأله نیست.

آنچه من در این پژوهش قصد بیانش را دارم، فراخوانی صادقانه برای همه‌ی مسلمانان است که در سخنم با چشم انصاف و به دور از هر گونه تعصبی نیک بنگرند؛ و نه بیشتر! و من چیزی جز نقل‌کننده‌ی حقایق و برهان‌ها نیستم؛ البته از کتاب‌های معتبر عامّه (اهل سنت). اگر انسان از پیش حکمی صادر کرده باشد یا با چشمی نگاه کند که با پرده‌ای از تعصب و بی‌انصافی پوشیده شده باشد، خواندن و آگاهی داشتن به تنهایی برای شناخت حقیقت کافی نیست؛ تا خواننده مصداق این سخن شاعر نگردد:

کسی که دهان تلخ بیماری دارد آب گوارا را تلخ می‌بیند^(۱)

تمام سعی و تلاش ما باید تثبیت متن سخن رسول خدا ﷺ در حجه‌الوداع باشد و همچنین در غدیر خم و دیگر مواضع، بدون هیچ تحریف یا تغییری. آیا ایشان فرمود:

«کتاب خدا و سنتم» یا فرمود: «کتاب خدا و عترتم»؟

ما باید دلیل علمی و اخلاقی را در برابر خود قرار دهیم تا از آن روشنایی بگیریم؛ نه این که پشت سر خود بیفکنیم که در نتیجه -خدایی ناکرده- در صحرای جهل و نادانی و فتنه‌ها سرگردان شویم و میراث خود را به فراموشی بسپاریم! باید با سینه‌های گشاده به حق و حقیقت رو کنیم؛ نتیجه هرچه می‌خواهد باشد. کسی که خداوند را بیابد، هر چه غیر از او را از دست دهد برایش اهمیتی نخواهد داشت؛ همان‌طور که سبط رسول خدا امام حسین (علیه السلام) در مناجات خود می‌فرماید: «کسی که تو را از دست داد، چه یافت؟ و کسی که تو را یافت، چه از دست داد؟».

۱- و من یکن ذافم مر مریض یجد مرأً به الماء الزلالا

و از آن جا که عامّه (اهل سنت) در گرفتن احادیث به صحیح بودن سند تکیه می کنند و وضعیت راویان آن و آنچه را که پیشوایان جرح و تعدیل درباره شان بیان کرده اند دنبال می کنند، ما نیز آن ها را به همین روش ملزم می کنیم و تمامی روایاتی را که با لفظ «کتاب خدا و سنتم» و روایاتی را که با لفظ «کتاب خدا و عترتم» می باشند، با همین روش بررسی می کنیم تا ببینیم روایت صحیح و قابل اعتماد کدام است؟

اول: کتاب خدا و عترت

فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ در چندین مناسبت به عترت و اهل بیت خود وصیت فرموده است. در این جا فقط به اثبات دو مورد مهم می پردازیم:

مناسبت اول: در حجة الوداع، روز عرفه

جابر بن عبد الله می گوید: رسول خدا ﷺ را در روز عرفه در حج سوار بر شترش «قصوا» در حالی که خطبه می خواند دیدم؛ شنیدم که می فرمود: «ای مردم! من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نمی شوید. کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم».

- ترمذی آن را در صحیحش ج ۵ ص ۳۲۷ و ۳۲۸ ح ۳۸۷۴ روایت کرده است.

- طبرانی آن را در معجم الاوسط ج ۵ ص ۸۹ روایت کرده است.

- هم چنین طبرانی آن را با همین لفظ در معجم الکبیر ج ۳ ص ۶۶ شماره‌ی ۲۶۸۰ روایت کرده است.

- آلبانی آن را در سلسله الصحیحه شماره‌ی ۱۷۶۱ بیان کرده و بر صحیح بودنش

گواهی داده است. هم‌چنین آن را در کتاب صحیح و ضعیف سنن ترمذی شماره‌ی ۳۷۸۶ صحیح شمرده است.

زید بن ثابت نیز آن را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است، ولی بدون ذکر مکان و زمان؛ به این صورت:

زید بن ثابت می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده ما بین آسمان و زمین، و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند».

- احمد بن حنبل آن را در مُسند خود ج ۵ ص ۱۸۱ و ۱۸۲ روایت کرده است.
- هیثمی آن را در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۲ و ۱۶۳ روایت کرده و گفته است: «احمد آن را روایت کرده و سندش نیکو است».

- جلال الدین سیوطی آن را در جامع الصغیر ج ۱ ص ۴۰۲ شماره‌ی ۲۶۳۱ روایت کرده است.

- متقی هندی آن را در کنز العمال ج ۱ ص ۱۷۲ شماره‌ی ۸۷۲ روایت کرده است.
- آلبانی آن را در صحیح و ضعیف جامع صغیر ج ۱ شماره‌ی ۴۲۲۲ بیان کرده و بر صحیح بودنش گواهی داده است.

مناسبت دوم: در غدیر خُم

از ابو طفیل از زید بن ارقم نقل شده است: وقتی رسول خدا ﷺ از حجة الوداع بازگشت و در غدیر خُم فرود آمد، امر فرمود تلّ بزرگی درست کنند و از آن بالا رفت. سپس فرمود: «گویا من خوانده شده‌ام و من اجابت کرده‌ام. من میان شما دو چیز گران‌بها بر جای گذاشته‌ام که یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا و عترتم، اهل

بیتم. پس بنگرید که پس از من چگونه با آن دو رفتار می‌کنید؛ که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند». سپس فرمود: «همانا خداوند مولای من است و من مولای همه‌ی مؤمنانم». پس دو دست علی را گرفت و فرمود: «هر که را که من مولای اویم این شخص ولیّ و سرپرست او است. خدایا دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی کند».

- نسایی آن را در فضائل الصحابه ص ۱۵، در سنن کبری ج ۵ ص ۴۵ شماره‌ی ۸۱۴۸ و در خصائص امیر المومنین (علیه السلام) ص ۹۲ روایت کرده است.

- طبرانی آن را در معجم کبیر ج ۵ ص ۱۶۶ روایت کرده است.

- متقی هندی آن را در کنز العمال ج ۵ ص ۱۸۷ شماره‌ی ۹۵۳ روایت کرده است.

- حاکم نیشابوری آن را در مستدرک ج ۳ ص ۱۰۹ و ۱۱۰ روایت کرده و در آن حدیث به این صورت است: «... کتاب خدا و عترتم...» بدون ذکر «اهل بیتم» و همچنین با برخی اختلافات جزئی و شاید جابه‌جایی‌ها. حاکم درباره‌ی این حدیث می‌گوید:

«این حدیث، به شرط شیخین صحیح است و آن را با تفصیلش نیاروندند. (شاهدش) حدیث سلمه بن کهیل از ابو طفیل است که آن نیز به شرط شیخین صحیح است...».

- آلبانی آن را در سلسله‌الصحیحہ صحیح شمرده است؛ البته پس از این که در ذیلش «هر که من مولای اویم، علی مولای او است» را در شماره‌ی ۱۷۵۰ صحیح شمرده است.

- همچنین مسلم نیز آن را در صحیح خود با سندش از «یزید بن حیان از زید بن ارقم» روایت کرده است؛ با لفظی متفاوت البته با اثبات عبارت «... و اهل بیتم» نه با عبارت «... و سُنْتَم». به صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳ باب فضایل علی (علیه السلام) مراجعه نمایید.

هم‌چنین از حبیب بن ابو ثابت از زید بن ارقم با لفظی دیگر به صورت زیر روایت شده است:

«من در میان شما چیزی قرار می‌دهم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا که ربسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترتم، اهل بیتم. این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید که پس از من چگونه با این دو رفتار می‌کنید.»

- ترمذی آن را در صحیح خود ج ۵ ص ۳۲۸ و ۳۲۹ ح ۳۸۷۶ روایت کرده است.
- متقی هندی آن را در کنز العمال ج ۱ ص ۱۷۳ شماره‌ی ۸۷۳ روایت کرده است.
- عبد بن حمید بن نصر کسّی در منتخب مُسند خود ص ۱۰۷ و ۱۰۸ با شماره‌ی ۲۴۰ با اختلافی اندک روایت کرده است.

- و آلبانی آن را در صحیح و ضعیف سنن ترمذی شماره‌ی ۳۷۸۸ صحیح شمرده است. می‌بینیم که در میان برخی از مسلمانان به این حدیث شک وارد شده است مثل وضعیت برخی از مسلمان امروز- همانند آنچه آلبانی از ابن حنبل، طبرانی و طحاوی نقل می‌کند؛ آن‌جا که می‌گوید: «... احمد (۴/ ۳۷۱) و طبرانی (۵۰۴۰) و طحاوی آن را از طریق علی بن ربیعہ آورده‌اند. او می‌گوید: «با زید بن ارقم در حالی که نزد مختار می‌رفت یا از نزد او بیرون می‌آمد- دیدار کردم. به او گفتم: آیا از رسول خدا ﷺ شنیدی که بفرماید: من در میان شما دو چیز گران‌بها قرار می‌دهم (کتاب خدا و عترتم)؟ گفت: بله.»

سندش صحیح است و رجالش نیز رجالی صحیح هستند. و از راه‌های دیگری طبرانی (۴۹۶۹ تا ۴۹۷۱ و ۴۹۸۰ تا ۴۹۸۲ و ۵۰۴۰) آورده و برخی از آنها را حاکم (۳/ ۱۰۹ و

۱۴۸ و ۵۳۳) آورده است. او و ذهبی برخی از آنها را صحیح شمرده‌اند». به سلسله‌الصحیحهٔ آلبانی ج ۴ در توضیح حدیث شماره‌ی ۱۷۶۱ مراجعه کنید. در این‌جا درصددِ نتیجه‌گیری بر مضامین این حدیث نیستم - که خود به بحثی مستقل نیازمند است - بلکه درصدد اثبات این هستم که حدیث، با لفظ «کتاب خداوند و عترتم یا اهل بیت» با چندین سند صحیح و در کتاب‌های صحیح و قابل اعتماد و مشهور روایت شده است؛ مانند صحیح مسلم، صحیح ترمذی و کتاب‌های نسایی، مسند احمد بن حنبل و سایر منابع؛ و حتی این لفظ، در میان فریقین، متواتر و قطعی‌الصدور است. حتی همان‌طور که پیش‌تر به اختصار گفته شد، افراد سخت‌گیری مانند آلبانی نیز به صحیح بودنش گواهی داده‌اند.

دوم: کتاب خدا و سنت

دلیل اصلی کسانی که با این لفظ به این حدیث تمسک جسته‌اند روایتی است که مالک به شکلی مُرسل در موطأ روایت کرده، و آن را به ابن عبدالبر و آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک آورده رسانده است؛ که به سندهای این حدیث روایت شده توسط حاکم و ابن عبدالبر خواهم پرداخت. هم‌چنین به سندهای دیگر نیز خواهم پرداخت، حتی اگر به صورت مُرسل باشند، مانند آنچه بیهقی و دیگران آورده‌اند؛ تا دلیلی برای کسی که با این حدیث دلیل می‌آورد، و عذر و بهانه‌ای برای بهانه‌گیر، باقی نماند.

ان شاء الله بیان خواهم کرد که سندهای این حدیث تا چه اندازه ضعیف و سست هستند؛ تا آن‌جا که برای کسی که شیفته‌اش است و سعی می‌کند درست و ثابت بودن آن را ترویج کند، غریب و دور از ذهن می‌آید؛ درحالی که این شخص، چشم بر حدیثی

بسته است که با چندین سند صحیح و در کتاب‌های معتبر روایت شده است! پیش از این که در نقد این سندهای رو به اضمحلال سخن آغاز کنم، به دو نکته اشاره می‌کنم:

اول: این حدیث با لفظ «کتاب خدا و سنتم» در صحیحین روایت نشده و حتی در صحیح سیته (شش‌گانه) نیز روایت نشده و حتی در مسند احمد بن حنبل و مسند ابو یعلیٰ موصلی نیز روایت نشده است؛ او از این حدیث روی گردانیده و این حدیث توسط این افراد و کسان دیگر، متروک و رها شده است. که اگر معتبر و مقبول می‌بود این حدیث را همانند حدیث «کتاب خدا و عترتم یا و اهل بیتم» روایت می‌کردند.

دوم: برخی از علما به غریب بودن حدیث با لفظ «...و سنتم» تصریح کرده‌اند؛ مانند حاکم نیشابوری در مستدرک خود. پس از این که او این حدیث را نقل کرده است می‌گوید: «...و ذکر کردن چنگ زدن به سنت در این گفتار، غریب است؛ در حالی که به آن نیاز است».

ابو نصر سجزی^(۱) صاحب ابانه نیز درباره‌ی آن چنین می‌گوید: «جداً غریب است» براساس آنچه متقی هندی در کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۷ و ۱۸۸ شماره‌ی ۹۵۵ درباره‌اش می‌گوید.

غریب بودن در مورد یک متن - به این معنی است: «آنچه در متن حدیث است از لفظی غامض و مبهم و دور از فهم بهره می‌برد؛ زیرا استعمال آن، اندک است»^(۲).

اکنون به بررسی ضعف سندهای حدیث با لفظ «کتاب خدا و سنتم» می‌پردازیم:

۱- حافظ عبید الله بن سعید بن حاتم بن احمد وائلی سجزی که در سال ۴۴۴ هـ از دنیا رفته است.

۲- این متن، تعریف استاد محمود طحان در کتاب «تیسیر مصطلح الحدیث» ص ۱۷۳ می‌باشد.

اول: آن چه حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

مستدرک حاکم نیشابوری ج ۱ ص ۹۳: ابوبکر احمد بن اسحاق فقیه ما را حدیث نمود که عباس بن فضل اسفاطی خبر داد اسماعیل بن ابو اویس برای ما حدیث کرد. و اسماعیل بن محمد بن فضل شعرانی مرا خبر داد، جدم مرا حدیث نمود، ابن ابی اویس برای ما حدیث کرد، پدرم به من گفت، از ثور بن زید دلیلی، از عکرمه، از ابن عباس، که رسول خدا ﷺ در حجۃ الوداع برای مردم خطبه خواند و فرمود: «...ای مردم! من در میان شما چیزی قرار دادم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ...» و عبارت «چنگ زدن به سنت» در این گفتار غریب است؛ در حالی که به آن نیاز است.

می‌گوییم: در مورد سند این حدیث، هر چند «اسماعیل بن محمد بن فضل بن شعرانی» وجود دارد که توثیق و تحسینی برای او نیافتیم، بلکه حتی حاکم نیشابوری با فهم و درکی که از شیوخ دارد، در او شک و تردید روا داشته است. به میزان الاعتدال ذهبی ج ۱ ص ۲۴۷ و ۲۴۸ شماره‌ی ۹۳۹ مراجعه کنید.

هم‌چنین در این سند «عکرمه غلام ابن عباس» وجود دارد که به دروغ‌گویی و کم بودن عقل و دین متهم است؛ این که او بر مذهب خوارج خرویه است، مسلمانان را کافر می‌شمرد و خواهان قتل و کشتن‌شان بوده است... و دیگر مواردی که از او نقل شده است. علمای بزرگ، او را متروک و حقیر شمرده‌اند. به شرح حال طولانی‌اش در «سیر أعلام النبلاء» ذهبی ج ۵ ص ۱۲ تا ۱۹ شماره‌ی ۹ مراجعه نمایید، و موارد بسیار تعجب‌آوری خواهید دید... در این جا بخش بسیار کوچکی از آنچه علمای بزرگ در مورد این شخص گفته‌اند را برگزیده‌ام:

علی بن مدینی می‌گوید: رأی و نظر «عکرمه» نظر «نجده‌ی حروری» بود.

جریر بن عبد الحمید از یزید بن ابی زیاد نقل می‌کند: بر علی بن عبد الله بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمه بر دربی چوبی بسته شده بود. گفتم: چرا او این‌گونه است؟ گفت: او بر پدرم دروغ می‌بندد.

مسلم زنجی از عبدالله بن عثمان بن خثیم نقل می‌کند: که او با سعید بن جبیر نشسته بود. عکرمه در حالی که جماعتی همراهش بودند از او عبور کرد. سعید به ما گفت: برخیزید و از او بپرسید و آن‌چه را که از او می‌پرسید و پاسخی که به شما می‌دهد را به خاطر بسپارید. برخاستیم و از او پرسیدیم و به ما پاسخ داد. سپس نزد سعید آمدیم و به او خبر دادیم. او گفت: دروغ می‌گوید.

بشر بن مفضل از عبدالله بن عثمان بن خثیم که از عکرمه من و عبدالله بن سعید دربارہی این سخن حق تعالی ﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ﴾ (و درختان تناور خرما) پرسیدم. او گفت: «بسوق» (بلندی) آن همانند حالت زن‌ها هنگام زاییدن می‌باشد. با خورسندی نزد سعید رفتم و او را خبر دادم. او گفت: دروغ می‌گوید «بسوق» در این آیه به معنی «طویل بودن» می‌باشد.

مسلم بن ابراهیم از صلت بن دینار نقل می‌کند: از ابن سیرین از عکرمه پرسیدم و گفت: این که او از بهشتیان باشد مرا ناراحت نمی‌کند؛ ولی او دروغ گو است. همین که علی بن عبد الله بن عباس او را به جهت عقوبت دروغ بستن بر پدرش بسته بود کفایت می‌کند؛ آن طور که ذہبی این موضوع را از یزید بن ابو زیاد ذکر کرده است!

ذہبی او را در دفتر ضعیفان و متروکین ص ۲۷۸ شماره‌ی ۲۸۷۱ ذکر کرده و دربارہاش گفته است: «ثقه و ثابت شده؛ مجاهد و ابن سیرین و مالک او را دروغ‌گو شمرده‌اند؛ و گفته شده است که نظرش، نظر خوارج است».

ولی بدون در نظر گرفتن این نکته، توقف بر ضعف «اسماعیل بن ابو اویس» که در سند حاکم - که پیش تر گفته شد - قرار دارد، ما را کفایت می کند و همچنین پدرش «ابو اویس عبد الله بن عبد الله». برخی از سخنان علمای جرح و توثیق از کتاب های ذهبی را درباره ی این دو برگزیده ایم:

اسماعیل بن ابو اویس:

میزان الاعتدال ذهبی ج ۱ ص ۲۲۲ و ۲۲۳ شماره ی ۸۵۴:

نسایبی می گوید: ضعیف است.

دار قطنی می گوید: او را در زمره ی افراد صحیح نمی دانم.

ابن عدی می گوید: احمد بن ابو یحیی می گوید: از ابن معین شنیدم که می گوید: او و پدرش حدیث را سیرقت می کنند.

دولابی در ضعفا می گوید: شنیدم که نصر بن سلمه ی مروزی می گوید: دروغ گو است و از مالک مسایل ابن وهب را بیان می نمود.

عقیلی می گوید: اسامه دقاق بصری برایم حدیث نمود: از یحیی بن معین شنیدم که می گوید: اسماعیل بن ابو اویس پشیزی هم نمی ارزد.

می گویم: ابن عدی سه حدیث از او آورده است. سپس گفت: از دایی خود مالک - موارد غریبی را روایت می کند که هیچ کسی چنین مسایلی را پیگیری نمی کند....

می گویم: گفته شده که او غافل و ضعیف العقل است... ضعیف شمردن او توسط نسایبی روشن است و مبهم نیست و او هیچ ضدیتی با کسی که تلاش می کند او را نیکو یا تقویت کند ندارد. وقتی از علت ضعیف شمردن او پرسیده می شود، می گوید: «سلمه به من گفت: شنیدم اسماعیل بن ابی اویس می گوید: چه بسا وقتی مردم مدینه در مسئله ای بین خودشان اختلاف پیدا می کردند، حدیثی را برای آنان جعل می کردم» به

«سیر اعلام النبلاء» ذهبی: ج ۱۰ ص ۳۹۱ تا ۳۹۵ شماره‌ی ۱۰۸ مراجعه نمایید.

این مرد با زبان خودش اعتراف می‌کند که در احادیث دخل و تصرف، و به دروغ جعل می‌کند... تا میان دو نفر که اختلاف دارند صلح ایجاد کند... به خیال خودش!

هر چند ذهبی در مورد او اقرار می‌کند که او علم دارد، ولی در عین حال به این که از نظر حفظ کردن و محکم بودن نقص دارد نیز معترف است؛ و پوشیده نیست که خصوصیت نقص در حفظ کردن و محکم بودن، در مورد راوی محل اشکال است؛ زیرا روایت، اساساً بر حفظ کردن و محکم بودن تکیه دارد. حتی ذهبی درباره‌ی او می‌گوید که او حدیث را نیکو بیان نمی‌کند و او نمی‌داند که آیا حدیث را درست بیان می‌نماید یا آن را از غیر کتابتش می‌خواند. سخن یحیی بن معین درباره‌ی او این نکته را روشن می‌کند که او «راست‌گویی ضعیف العقل است و نه چیز دیگر» به «سیر اعلام النبلاء» ذهبی: ج ۱۰ ص ۳۹۱ تا ۳۹۵ شماره‌ی ۱۰۸ مراجعه کنید.

پس این مرد ضعیف است و در حافظه و محکم بودن اشکال دارد؛ و حتی جعل می‌کند... پس چطور می‌توان به او اعتماد کرد؟! اگر گفته شود: بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند و همین در توثیق و قابل اعتماد بودن او کفایت می‌کند!

می‌گوییم: ضعیف، ضعیف است؛ چه بخاری از او روایت کرده باشد یا روایت نکرده باشد! این‌طور نیست که هر کسی که بخاری یا مسلم از او روایت کرده باشند، ثقه (قابل اعتماد) عادل بوده باشد؛ بلکه چه بسا آن‌ها از افراد ضعیف، فاسق، فریب‌کار و منحرف -مانند خوارج- روایت کرده باشند. برخی از علما -مانند آلبانی یا دیگران- بسیاری از روایات کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم را ضعیف شمرده‌اند و این نکته‌ای ثابت شده است؛ هر چند برخی از علما این موضوع را از عموم مردم پنهان می‌کنند و آن را پوشیده می‌دارند.

سخنان امامان جرح و تعدیل درباره‌ی او به واقع بسیار ناگوار و تند است و تنها گفتار یحیی بن معین درباره‌ی او کفایت می‌کند: «پشیزی هم نمی‌ارزد!» و حداقل چیزی که از این سخن برداشت می‌شود این است که او در نقل حدیث هیچ ارزش و اعتباری ندارد و نمی‌توان به او استدلال نمود؛ و از سایر ضعیف شمردن علما صرف نظر می‌کنیم!

ان شاء الله بحث مختصری در خصوص اثبات ضعف برخی از روایات کتاب‌های صحیح مسلم و بخاری اختصاص خواهیم داد و بیان این‌که برخی از راویان آن واقعاً ضعیف هستند؛ کسانی که بخاری و مسلم در کتاب‌های صحیح خود به آنها اعتماد کرده‌اند. من چیزی را از خودم نمی‌بافم، بلکه این موضوع را براساس سخنان علمای بزرگ عامّه (اهل سنت) ثابت خواهیم نمود؛ به جهت رعایت جانب انصاف و اقامه‌ی دلیل و بیان حق برای جویندگانش؛ ان شاء الله تعالی.

با این وجود خواننده را از این یک روایت بی‌نصیب نمی‌گذاریم: در صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۷۱ باب برخی از فضایل ابو سفیان آمده است:

عباس بن عبد العظیم عنبری و احمد بن جعفر معقری (به من حدیث نمودند) گفتند: نضر (که همان ابن محمد یمامی است) به ما حدیث نمود: عکرمه برای ما حدیث نمود: ابو زمیل برایم روایت کرد: ابن عباس برای من حدیث نمود و گفت: «مسلمانان به ابوسفیان نگاه نمی‌کردند و با او هم‌نشین نمی‌شدند. به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! سه چیز را به شما می‌بخشم. فرمود: «بله». عرض کرد: من نیکوترین عرب و زیباترین آنان امّ حبیبیه دختر ابوسفیان را دارم که به ازدواج تو درمی‌آورم. فرمود: «بله». عرض کرد: و معاویه را نویسنده‌ی شما قرار می‌دهم. فرمود: «بله». عرض کرد: به من فرمان بده تا همان‌طور که با مسلمانان جنگیدم با کافران نیز بجنگم. فرمود:

«بله». ابوزمیل می‌گوید: اگر او این را از پیامبر ﷺ درخواست نمی‌کرد، آن را نمی‌بخشید؛ زیرا چیزی از ایشان پرسیده نشد، مگر این که با بله پاسخ فرمودند». می‌گویم: مسلم در صحیحش بابی را برای فضایل ابوسفیان اختصاص داده و حدیثی جز همین یک حدیث - که ارایه شد - را ذکر نکرده است! اما شادمانی‌اش تداومی نداشت. عامه پیش از شیعه تصریح نموده‌اند که این حدیث «منکر» (ناشناخته) است، صحیح نیست، جعلی است و با اجماع قاطبه‌ی مسلمانان مخالفت دارد!

تنها همین یک حدیث بیان می‌کند که رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه با امّ حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرده است! و این با آنچه مسلمانان بر آن اجماع دارند مبنی بر این که ایشان بسیار پیش‌تر از آن او را تزویج نموده است مخالفت دارد. علمای عامه (اهل سنت) کسانی هستند که این حدیث از صحیح مسلم را ضعیف شمرده و منکر دانسته‌اند. برخی از سخنان آن‌ها را از کتاب «تهذیب سنن ابی داوود» ابن قیم جوزیه انتخاب نمودم^(۱):

تهذیب سنن ابی داوود ص ۱۰۱ و ۱۰۲:

«...عده‌ای از حافظان، این حدیث را رد کرده‌اند و دشمنش از جمله غلط‌های موجود در کتاب مسلم است. ابن حزم می‌گوید: این حدیثی است که تردیدی در جعلی بودنش وجود ندارد. أَفْتَشْ عَکْرَمَ بِنِ عَمَارٍ است. در این موضوع اختلافی وجود ندارد که رسول خدا ﷺ با او مدتی پیش از فتح در حالی که پدرش کافر بود ازدواج کرده است. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب کشف می‌گوید: این حدیث بی هیچ شک و تردیدی وهم و پندار برخی از راویان است و این حدیث را به راوی‌اش عکرمه بن عمار متهم

۱- به نسخه‌ی چاپی برای آدرس دهی این کتاب دسترسی پیدا نکردم و مجبور شدم به نسخه‌ی الکترونیکی آن که در سایت‌های مشهور سنّی وجود دارد تکیه کنم.

نموده‌اند. یحیی بن سعید انصاری احادیث او را ضعیف شمرده و گفته است: صحیح نیستند. احمد بن حنبل نیز گفته است: این از احادیث ضعیف است. به علاوه بخاری نیز آن را نیاورده است. مسلم فقط به خاطر سخن یحیی بن معین که ثقة است، از او نقل کرده. او می‌گوید: به این دلیل گفتیم که این وهم و پندار است که تاریخ‌شناسان اجماع دارند بر این که ام حبیبه تحت کفالت عبید الله بن جحش بوده و برای او فرزندی به دنیا آورده است و در حالی که هر دو مسلمان بودند همراه او به حبشه هجرت کردند. سپس عبید الله نصرانی شد ولی ام حبیبه بر دینش باقی ماند. رسول خدا (ص) به سوی نجاشی فرستاده‌ای روانه کرد و او را خواستگاری نمود و او را به نکاح خود درآورد و از سوی رسول خدا (ص) چهار هزار درهم مهریه دریافت کرد. این واقعه در سال هفتم هجرت روی داد. ابوسفیان در زمان صلح آمد و بر ایشان وارد شد. او زیرانداز رسول خدا (ص) را جمع کرد تا ابوسفیان رویش ننشیند. در این که ابوسفیان و معاویه در فتح مکه در سال هشتم اسلام آوردند اختلافی وجود ندارد و این که رسول خدا (ص) به ابوسفیان فرمانی داده باشد، دانسته نشده است. گروه‌هایی برای تأویل‌های فاسد و اشتباه به جهت صحیح شمردن این حدیث خود را به مشقت‌هایی انداختند؛ مانند این گفتار برخی از آنان: «...».

پس از این که همه‌ی تأویل‌های آن را بیان نمود، ابن قیم می‌گوید:

«این تأویل‌ها در نهایت فساد و بطلان است و پیشوایان حدیث و علم به امثال این تأویلات راضی و خوشنود نیستند و اشتباهات راویان به مانند چنین خیالات و پندارهای فاسد و تأویلات واهی را صحیح نمی‌شمارند؛ در علم و آگاهی به فاسد بودن‌شان، تصوّر و دقت در حدیث کفایت می‌کند... پس این حدیث اشتباه است و تردیدی در آن راه ندارد؛ و خداوند داناتر است.»

ابن قیّم جوزیه در بررسی این حدیث در کتاب خود «جلاء الافهام» آن را گسترانیده و همه‌ی تلاش‌های این جماعت را در صحیح شمردن این حدیث بیان نموده و به تفصیل پاسخ گفته است؛ و در پایان سخنش می‌گوید:

«و به طور خلاصه، این دست از احادیث و امثال آن از جمله مواردی هستند که باطل بودن، ناپسند داشتن و خَس و خاشاک بودن‌شان واضح است و کسی که به آن رجوع کند، بهره‌ای نمی‌برد. حتی دقت نظر در آن و پرداختن به باطل بودنش از مصادیق علم می‌باشد؛ و خداوند سبحان داناتر است. درست این است که این حدیث، حفاظت شده نیست، بلکه در آن خَلَط وجود دارد؛ و خداوند داناتر است»^(۱).

ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۱۳۷ در باب سخنش از عکرمه بن عمار می‌گوید: «می‌گویم: مسلم برای او در اصول، حدیث منکری را بیان می‌کند و او کسی است که آن را از سماک حنفی از ابن عباس روایت می‌کند، در موارد سه‌گانه‌ای که ابوسفیان از پیامبر ﷺ درخواست نموده است».

به نظر من ابن قیّم و ذهبی برای اثبات باطل بودن این حدیثی که در صحیح مسلم وجود دارد ما را کفایت می‌کنند و بهتر است ما آن را رها کنیم و به موارد دیگری بپردازیم.

پس از این که ضعیف بودن «اسماعیل بن ابو اویس» ثابت شد، اکنون وضعیت پدر او را که در سند روایت پیشین حاکم نیشابوری آمده است بررسی می‌کنیم.

ابو اویس عبد الله بن عبد الله:

۱- کتاب «جلاء الافهام فی فضل الصلاة و السلام علی خیر الانام» ابن قیّم: ص ۲۷۲ تا ۲۸۶، تحقیق: زائد بن احمد نشیری، انتشارات دار عالم الفوائد، مطبوعات مجمع الفقه الاسلامی - جده.

وضعیت «ابو اویس» نیز مانند فرزندش «اسماعیل بن ابو اویس» در نظر علمای رجال به گونه‌ای است که به او حسادتی ورزیده نمی‌شود. بیش‌تر علما او را ضعیف و سست شمرده‌اند و حتی براساس تحقیقی که من انجام دادم، هیچ متن و تصریحی بر ثقه بودن او یافت نمی‌شود. این سخنان علما از میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۴۵۰ شماره‌ی ۴۴۰۲ که تقدیم‌تان می‌گردد:

«عبدالله بن عبد الله «از، م تبعاً» بن ابو عامر، ابو اویس مدنی، از زهری و دیگران. و از فرزندش، اسماعیل بن ابو اویس.

احمد و یحیی می‌گویند: از نظر حدیث، ضعیف‌اند. یحیی در جایی می‌گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست و جایی دیگر می‌گوید: اشکالی در او نیست.

یک بار می‌گوید: راست‌گو است، و بار دیگر: دلیل نیست. و احمد نیز می‌گوید: اشکالی در او نیست.

ابن مدینی می‌گوید: از نظر یاران ما ضعیف است. نسایی و دیگران می‌گویند: قوی نیست.

ابو داوود می‌گوید: از نظر حدیث، صالح و شایسته است.

ابن معین نیز می‌گوید: او مانند «فلیح» است که در حدیثش ضعف وجود دارد.

او پایین‌تر از «دراوردی» است، دلیل و حجت نیست. این روایت از ابن معین است....» به مطالب پیشین این را نیز می‌افزایم که او مانند فرزندش به خیال‌پردازی و سوء حفظ کردن نسبت داده شده است؛ هر چند که دین‌دار بوده باشد؛ طبق آنچه ابن حجر عسقلانی از ابن عبدالبر در شرح حال «ابو اویس» در کتاب «تهذیب التهذیب» ج ۵ ص ۲۴۵ تا ۲۴۷ شماره‌ی ۴۷۷ نقل کرده است: «و ابن عبدالبر می‌گوید: هیچ کس از

او بدی و حرجی در دین و امانتش نقل نمی‌کند؛ بلکه فقط از وی به بد حفظ کردن عیب می‌گیرند و این که در برخی از احادیثش تعارض وجود دارد». پس این مرد ضعیف است و نمی‌توان به حدیث او احتجاج نمود و ثقه محسوب کردنش هم‌چون دست کشیدن بر شاخه‌ی خاردار است!

حال می‌پردازیم به وضعیت روایت دوم حاکم که به عنوان گواه روایت اول آورده است:
مستدرک حاکم نیشابوری ج ۱ ص ۹۳:

شاهد و گواهی برای این منظور از حدیث ابو هریره (یافتم): ابوبکر بن اسحاق فقیه (به ما خبر داد)، محمد بن عیسی بن سکن و اسی خبر داد، داوود بن عمرو ضبی برای ما حدیث نمود، صالح بن موسی طلحی برای ما حدیث کرد، از عبد العزیز بن رفیع، از ابوصالح از ابوهریره رضی الله عنه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو چیز قرار دادم که پس از این دو، هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنتم؛ و این دو هرگز از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند».

این حدیث، به دلیل وجود «صالح بن موسی طلحی» ضعیف است. طعنه زدن به او و ضعیف شمردن او توسط علما از کتاب میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ شماره‌ی ۳۸۳۱:

«صالح بن موسی... طلحی، کوفی ضعیف است و از عبدالعزیز بن رفیع روایت می‌کند. یحیی می‌گوید: محلّی از اعراب ندارد و حدیثش نوشته نمی‌شود. بخاری می‌گوید: از نظر حدیث، منکر است. نسایی می‌گوید: متروک است.

ابن عدی می‌گوید: از نظر من او جزو کسانی است که به عمد دروغ نمی‌گوید. ابو اسحاق جوزجانی می‌گوید: با این که نیکو است، ولی از نظر حدیث، ضعیف است.

ابو حاتم می‌گوید: از نظر حدیث جداً منکر است و از ثقات (قابل اعتماد) نیست. ابن عدی می‌گوید: عامه از او روایت نمی‌کنند و هیچ کس از او پیروی نمی‌کند». پس این شخص کسی است ضعفش پذیرفته شده است... پس او را جزو اهل کلام نمی‌شماریم.

دوم: آن چه بیهقی متوفی سال ۴۵۸ هـ در سنن خود و در دلایل النبوة روایت کرده است:

بیهقی در سنن الکبری ج ۱۰ ص ۱۱۴ شماره‌ی ۲۰۱۲۴ روایت دوم حاکم نیشابوری را با سند دیگری از «صالح بن موسی طلحی» آورده است... که اندکی پیش‌تر سخن درباره‌ی او آورده شد و دیگر تکرار نمی‌کنم.

هم‌چنین روایت اول حاکم را با همان سند حاکم در سنن الکبری ج ۱۰ ص ۱۱۴ آورده است.

سخن درباره‌ی روایت او در کتاب «دلایل النبوة» باقی می‌ماند:

این لفظ با دو سند روایت شده و که هر دوی آنها ضعیف و مرسل است. به مطلب زیر گوش جان بسپارید:

دلایل النبوه^(۱) بیهقی ج ۵ ص ۴۴۷ و ۴۴۸:

ابو عبد الله حافظ به ما خبر داد، ابو جعفر بغدادی به ما خبر داد، ابو علائه محمد بن عمرو بن خالد ما را حدیث کرد، ابن لهیعه به ما حدیث نمود، از ابو الاسود، از عروه بن زبیر که داستان حجه الوداع را بیان می‌نمود؛ گفت: سپس رسول خدا ﷺ بر مرکب سوار شد، مردم را گرد آورد و مناسک‌شان را به آنها نشان داد و فرمود: «ای مردم! به

۱- دلایل النبوة - بیهقی - تعلیق و توضیح: دکتر عبد المعطی قلعجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.

آن چه به شما می‌گویم گوش بسپارید. نمی‌دانم شاید پس از امسال دیگر در این مکان با شما دیدار نکنم». سپس خطبه‌ای خواند و در انتهایش فرمود: «ای مردم! سختم را بشنوید. من در میان شما دو چیز را قرار دادم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبران». هم‌چنین موسی بن عقبه چنین معنایی را بیان کرده است.

ابو الحسین بن فضل به ما خبر داد، ابوبکر بن عتاب ما را خبر داد، قاسم جوهری به ما حدیث نمود، ابن ابی اویس ما را حدیث کرد، اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه به ما حدیث نمود، آن را از عمویش موسی بن عقبه جز این که فرمود: «پس از آن هرگز گمراه نمی‌شوید. چیزی واضح و روشنی: کتاب خدا و سنت پیامبرش».

می‌گویم: این حدیث، مرسل است؛ زیرا «عروه بن زبیر» جزو تابعین است و از صحابه نیست و گفته شده که او در زمان خلافت عثمان بن عفان به دنیا آمده است، و هم‌چنین گفته شده است در پایان خلافت عمر؛ و عروه، راوی حدیث از رسول خدا ﷺ را نقل نکرده است.

و مرسل در اصل ضعیف و رد شده است؛ زیرا از نظر سند، متصل نیست؛ به خصوص مرسلی که مربوط به یک تابعی، که در نظر جمهور محدث‌ها و بسیاری از اصحاب اصول و فقها «ضعیف و رد شده» است؛ به جهت وجود احتمال واسطه‌ی تابعی حذف شده که صحابی نباشد.^(۱)

و این احتمال درباره‌ی «عروه بن زبیر» وارد است؛ چرا که او در پایان خلافت عمر یا

۱- به کتاب «تیسیر مصطلح الحدیث» استاد محمود طحان: ص ۷۱ مراجعه کنید؛ چاپ و نشر و توزیع مرکز اسلامی کتاب - اسکندریه.

در زمان خلافت عثمان متولد شده است^(۱) و این در حالی است که بسیاری از تابعین وجود دارند که از او بزرگ‌ترند و چه بسا خود، از تابعی دیگری روایت کرده باشند. به هر صورت تا هنگامی که این احتمال پا بر جا است این حدیث از درجه‌ی اعتبار و احتجاج ساقط است؛ این مورد اول.

اما مورد دوم: در سند حدیثی که به عروۀ بن زبیر می‌رسد «ابن لهیعه» وجود دارد که همان عبد الله بن لهیعه است؛ که بسیاری از علما در ضعیف و سست شمردن او بسیار گفته‌اند و جز اندک افرادی، او را ستایش نکرده‌اند به طوری که امکان ندارد سخنان این عده در برابر پیشوایان متأخر و متقدّم جرح و تعدیل تاب مقاومت بیاورد. این مختصری از سخنان علما در باب ضعیف شمردن او است که از کتاب میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۴۷۵ تا ۴۸۳ شماره‌ی ۴۵۳۰ تقدیم حضورتان می‌گردد:

«عبد الله بن لهیعه بن عقبه حصرمی...»

ابن معین می‌گوید: ضعیفی است که به او استدلال نمی‌شود.

حمیدی از یحیی بن سعید - که او را چیز دَرخوری نمی‌دید.

نعیم بن حماد: از ابن مهدی شنیدم که می‌گفت: به هیچ یک از حدیث‌های ابن لهیعه که شنیدم، اعتماد نمی‌کنم؛ مگر سماع بن مبارک و امثال او.

ابن مدینی از ابن مهدی، که می‌گوید: ابن لهیعه را چیزی به حساب نمی‌آورم.

یحیی بن بکیر می‌گوید: منزل ابن لهیعه و کتاب‌هایش در سال ۱۷۰ آتش گرفت و عثمان بن صالح می‌گوید: کتاب‌هایش آتش نگرفت.

احمد بن محمد حصرمی: از ابن معین درباره‌ی ابن لهیعه پرسیدم. او گفت: قوی نیست.

۱- به تذکره الحفاظ ذهبی: ج ۱ ص ۶۲ و ۶۳ شماره‌ی ۵۱ مراجعه کنید.

معاویه بن صالح: از یحیی شنیدم که گفت: ابن لهیعه ضعیف است.
 یحیی بن سعید می‌گوید: بشر بن سری به من گفت: اگر ابن لهیعه را ببینم حتی یک کلمه هم از او نقل نمی‌کنم.
 ابن معین می‌گوید: او پیش از این که کتاب‌هایش به آتش کشیده شود و پس از آتش گرفتن‌شان ضعیف بوده است.
 ابو زرعه می‌گوید: شنیدن ابتدا و انتهای سخنان یکسان است؛ ولی ابن مبارک و ابن وهب از اصولش پیروی می‌کردند و جزو مطالبی نیست که به آن احتجاج شود.
 نسایی می‌گوید: ضعیف است.
 ابو حاتم می‌گوید: از ابن ابی مریم شنیدم که می‌گفت: بر ابن لهیعه در آخر عمرش حاضر شدم، در حالی که قوم بربر از حدیث منصور، اعمش و عراقی‌ها بر او می‌خواندند. به او گفتم: ای ابا عبد الرحمن! این‌ها از احادیث تو نیست. او گفت: بله. این‌ها احادیثی است که بر گوش‌هایم گذشته است. پس از آن دیگر از او ننگاشتم.
 می‌گوید: آن‌ها را با وجاده روایت می‌کردند.
 احمد بن زهیر از یحیی: حدیثش با این وجود، قوی نیست.
 ابو زرعه و ابوحاتم می‌گویند: کارش پریشان است و حدیثش برای مراعات نگاشته می‌شود.
 جوزجانی می‌گوید: در حدیثش نوری نیست و شایسته نیست به آن احتجاج شود.
 ابو سعید بن یونس می‌گوید: روزی نسایی گفت: جز یک حدیث چیز دیگری از ابن لهیعه نیاوردم...

حنبل می‌گوید: از ابا عبد الله شنیدم که می‌گفت: حدیث ابن لهیعه دلیل و حجت نیست. بسیاری از آنچه من می‌نگارم معتبر است و برخی، برخی دیگر را تقویت

می‌کنند...

ابن حبان می‌گوید: اخبارش در روایت پیشینیان و متأخرین از او روایت شده است. در روایت متأخر از او خلط و هذیان دیدم. و در روایت پیشینیان بسیاری از آن‌چه اصل و ریشه‌ای ندارد وجود دارد. به اعتبار بازگشتم؛ دیدم گروه‌هایی، گروه‌هایی دیگر را فریب می‌دهند و این لهیعه آنان را ثقه و قابل اعتماد می‌دانست. این موضوعات آن‌ها را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد...».

همان‌طور که خواننده‌ی گرامی ملاحظه می‌کند می‌توان دید سخنان جرح تا چه اندازه درباره‌ی او نیرومند است و هیچ کس او را مدح و تصدیق نکرده است؛ مگر ابن حنبل و ابن وهب و برخی از کسانی که نمی‌توان به سخنان‌شان احتجاج نمود، در برابر جرح یحیی بن معین، نسایی، ابن حبان، ابی زرعه، ابی حاتم رازی و دیگران.

پوشیده نیست که قواعد این جماعت هنگام جرح و تعدیل، به مقدم بودن جرح، حکم می‌کند؛ به خصوص وقتی که جرح، روشن باشد و پوشیده و مبهم نباشد. با توجه به مطالب پیشین پنهان نیست که ابن حبان و دیگران دلیل ترک گفتن‌شان و جرح‌شان بر «عبد الله بن لهیعه» را توضیح داده‌اند و حتی این مرد، به جعل و فریب نیز متهم است.

به هر صورت او مُتَقِن نیست و به حدیث او استدلال نمی‌شود؛ همان‌طور که ذهبی در تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۲۳۷ تا ۲۳۹ شماره‌ی ۲۲۴ به آن حکم کرده است؛ مراجعه کنید.

اما سند دیگری که بی‌هقی در دلائل النبوة ذکر کرده است؛ که به صورت زیر می‌باشد: «ابو الحسین بن فضل به ما خبر داد، ابوبکر بن عتاب به ما خبر داد، قاسم جوهری به ما حدیث نمود، ابن ابی اویس به ما حدیث نمود، اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه به ما

حدیث نمود، از عمویش موسی بن عقبه آن را گفته است...».

و در مورد آن: وضعیت این سند - از نظر مرسل بودن - از سند اول هم بدتر است؛ زیرا به «موسی بن عقبه» می‌رسد که از تابعین خُرد و کوچک است و حتی از تابعینی چون عروه بن زبیر نیز روایت نموده است؛ همان‌طور که این مطلب را ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۶ ص ۱۱۴ و ۱۱۵ شماره‌ی ۳۱ بیان کرده است.

بنابراین به دلیل مرسل بودن استدلال کردن به آن ساقط می‌شود؛ چرا که «موسی بن عقبه» اسناد آن را به پیامبر ﷺ نرسانیده و او جزو کسانی نیست که هم‌عصر حضرت محمد ﷺ بوده‌اند. سخن درباره‌ی مُرسل‌های تابعین پیش‌تر تقدیم حضورتان شد. به علاوه خاطر نشان می‌کنم به: «ابن ابویس» که جرح علما نسبت به او در توضیح روایت اول حاکم نیشابوری پیش‌تر ارایه گردید؛ مراجعه نمایید.

نتیجه این‌که آن‌چه بی‌هقی در دلائل النبوه روایت کرده ضعیف السند و مرسل است؛ پس به هیچ وجه شایستگی مورد استدلال واقع شدن را ندارد. به علاوه خودِ روایت حاکم - چه از نظر سند و چه از نظر متن - بیان شد و شرح وضعیتش ارایه گردید؛ مراجعه نمایید.

سوم: آن‌چه مالک در موطأ آورده است:

کتاب موطأ امام مالک ج ۲، کتاب قدر باب بازداشتن از سخن درباره‌ی قدر، ح ۳ ص ۸۹۹:

از مالک برای من حدیث کرد که به او چنین رسیده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «دو امر را بین شما قرار دادم که تا هنگامی که به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش».

نیازی به توضیح نیست که این روایت مالک، مرسل است و به هیچ وجه صلاحیت

مورد استدلال واقع شدن را ندارد. برخی چنین احتجاج کرده‌اند که ابن عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ هـ. سندش را به فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ رسانده است. اکنون به سند ابن عبدالبر قرطبی می‌پردازیم تا عیارش را محک بزنیم: ابن عبد البر قرطبی آن را در کتاب تمهید ج ۲۴ ص ۳۳۱ با دو سند روایت کرده است:

سند اول:

«عبدالرحمن بن مروان برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن سلیمان بغدادی برای ما حدیث کرد و گفت: بغوی برای ما حدیث کرد و گفت: داوود بن عمرو ضبی برای ما حدیث کرد و گفت: صالح بن موسی طلحی برای ما حدیث کرد و گفت: عبد العزیز بن رفیع برای ما حدیث کرد، از ابوصالح، از ابوهریره که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما دو چیز را باقی گذاشتم که پس از آن دو هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنتم».

روشن است که در این سند «صالح بن موسی طلحی» قرار دارد که هنگام بحث و بررسی روایت دوم حاکم نیشابوری ضعیف بودنش به اثبات رسید، که نیازی به تکرار آن نیست؛ پس این سند از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

سند دوم:

«عبد الرحمن بن یحیی برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن سعید برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن ابراهیم دیلی برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن زید فرائضی برای ما حدیث کرد و گفت: حنینی برای ما حدیث کرد، از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف برای ما حدیث کرد، از پدرش، از جدش که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما دو امر را قرار دادم که تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه

نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله».

در این سند برای ما کفایت می‌کند که به وضعیت «کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف» بپردازیم تا میزان ضعیف شمردن او توسط علما را دریابیم. این سخنان آنان از کتاب میزان الاعتدال ذهبی ج ۳ ص ۴۰۶ و ۴۰۷ شماره‌ی ۶۹۴۳ که تقدیم‌تان می‌گردد:

«کثیر بن عبد الله... بن عمرو بن عوف بن زید مزنی مدنی...»

ابن معین می‌گوید: چیزی به حساب نمی‌آید.

شافعی و ابو داوود می‌گویند: رکنی از ارکان دروغ است و احمد بر حدیثش طعنه زده است.

دار قطنی و دیگران می‌گویند: متروک است.

ابوحاتم می‌گوید: متین و پُر محتوی نیست.

نسایی می‌گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست.

مطرف بن عبدالله مدنی می‌گوید: او را دیدم در حالی که بسیار خصومت می‌ورزید. هیچ یک از یاران ما از او (حدیثی) نگرفته است.

ابن عمران قاضی به او گفت: ای کثیر! تو مردی هستی که در آن چه نمی‌دانی دشمنی می‌کنی و آن چه را که مال تو نیست و آن چه برایت بی‌بینه و گواه نیست، مدعی می‌شوی. به من نزدیک مشو مگر وقتی که ببینی با اهل بطالت وقت می‌گذرانم.

ابن حبان می‌گوید: او از پدرش، از جدش - نسخه‌ای جعلی است.

اما ترمذی حدیثش را روایت می‌کند: او صلح بین مسلمانان جایز است را روایت نموده و آن را صحیح شمرده است؛ به همین دلیل علما به صحیح شمردن ترمذی اعتماد نمی‌کنند.

ابن عدی می‌گوید: عُموم از او روایت نمی‌کند و دنباله‌اش را نمی‌گیرند...».

می‌گوییم: وضعیت همین‌طور است که می‌بیند. حتی یک مورد سالم هم وجود ندارد. اگر ابن عبدالبر این حدیث را مرسل رها می‌کرد برایش بهتر بود؛ همان‌طور که مالک چنین کرد.

مایلم توجه شما را به سخن ابن حبان جلب کنم: «او از پدرش، از جدش نسخه‌ای جعلی است» و این دقیقاً همان چیزی است که در سند دوم ابن عبدالبر آمده است؛ یعنی حدیث را از پدرش، از جدش روایت می‌کند. پس ظاهر این است که این حدیث از همان نسخه‌ی جعلی تقلبی باشد؛ البته طبق تعبیر ابن حبان!

آنچه غریب و دور از ذهن است این است که خود ابن عبدالبر درباره‌اش گفته است: «بر ضعیف بودنش اجماع وجود دارد»؛ طبق آن‌چه ابن حجر در تهذیب التهذیب: ج ۸ ص ۳۷۷ و ۳۷۸ شماره‌ی ۷۵۳ از او نقل کرده است.

پس از این‌که از بیان ضعیف بودن آن‌چه حاکم در مستدرک خود آورده و هم‌چنین آن‌چه مالک در موطأ به شکل مرسل آورده و آن‌چه ابن عبدالبر قرطبی به شکل مُسند آورده است فارغ شدم - که این در نظر آنان یک ستون محکم محسوب می‌شود در حالی که سستی بسیارش روشن شد - روایت مُسندی باقی می‌ماند که غرق شدگان مُتَعَصِّب به آن چنگ می‌زنند؛ یعنی روایت قاضی عیاض بن موسی یحصبی. به این روایت خواهیم پرداخت که این روایت نیز با اقران حقیرترش تفاوت چندانی ندارد.

چهارم: روایت قاضی عیاض یحصبی - متوفی سال ۵۴۴ هـ - در کتاب «الالمام الی

معرفة اصول الروایة و تقييد السماع» ص ۸ و ۹:

و ایشان (علیه السلام) در آن‌چه قاضی ابو علی حسین بن محمد (علیه السلام) به ما خبر داده است، فرمود: البته در قرائتی از من بر او - می‌گوید: شیخ امام ابوالفضل احمد بن احمد

اصفهانى به ما خبر داده است و گفت: ابو نعیم احمد بن عبد الله حافظ به ما خبر داده است و گفت: عبد الله بن محمد بن جعفر به ما خبر داده است: بنان بن احمد قطان به ما خبر داده است: عبد الله بن عمر بن ابان به ما خبر داده است: شعيب بن ابراهيم به ما خبر داده است: سيف بن عمر به ما خبر داده است: از ابان بن اسحاق اسدى، از صباح بن محمد، از ابو حازم، از ابو سعید خدرى که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو ثقل گران بها قرار می‌دهم: کتاب خدا و سنتم؛ آن را فاسد نکنید. تا زمانی که آن دو را بگیرید، چشمان تان را کور نمی‌کند، گام‌های تان را نمی‌لغزاند و دست‌های تان را کوتاه نمی‌کند».

می‌گوییم: در این سند چندین شخصیت جرح‌دار وجود دارد؛ ولی فقط به ذکر تضعیف‌هایی که علما به «سيف بن عمر» وارد کرده‌اند، بسنده می‌کنم:

سيف بن عمر:

میزان الاعتدال ذهبي ج ۲ ص ۲۵۵ و ۲۵۶ شماره‌ی ۳۶۲۷:

«سيف بن عمر (ت) ضبی اسیدی [اسدی] گفته می‌شود. به او تمیمی برجمی نیز گفته می‌شود، و هم‌چنین سعدی کوفی. همین‌طور مصنف فتوح، الرده، و دیگر چیزها... عباس از یحیی می‌گوید: ضعیف است.

مطین از یحیی روایت می‌کند: فلوسی (پول خردی) از او برتر است.

ابو داوود می‌گوید: چیزی به حساب نمی‌آید.

ابو حاتم می‌گوید: متروک است.

ابن حبان می‌گوید: به زندقه (کفر باطنی) متهم شده است.

ابن عدی می‌گوید: عموم حدیثش منکر است...

مکحول بیروتی: از جعفر بن ابان شنیدم: از ابن نمیر شنیدم که می‌گوید: سيف ضبی

تمیمی، همگی می‌گویند: مردی از بنی تمیم برایم حدیث نموده است، که سیف، حدیث جعل می‌کرد و به زندقه و کفر متهم است».

می‌گوییم: تا کنون چنین لفظی را ندیدیم که با سندی پوشالی از کسی روایت شده باشد که به دروغ، جعل یا ضعیف شمردن بسیار قوی متهم باشد. پس راز این مسئله در چیست؟!

پنجم: روایت دار قطنی -متوفی ۳۸۵ هـ- در سنن خود ج ۴ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ح ۴۵۵۹:

ابوبکر شافعی ما را حدیث نمود: ابو قبیصه محمد بن عبد الرحمن بن عماره بن قعقاع ما را حدیث نمود: داوود بن عمرو ما را حدیث نمود: صالح بن موسی ما را حدیث نمود: از عبد العزیز بن رفیع، از ابوصالح، از ابوهریره که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز را قرار دادم که پس از این دو هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنتم. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند».

و از بخت بد این روایت نیز از «صالح بن موسی طلحی» روایت شده است و متون علما در ضعیف شمردن او هنگام سخن درباره‌ی روایت حاکم نیشابوری، ارایه شد؛ پس با تکرار سخن، مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

ششم: و در انتها یک سند باقی ماند که وضعیتش از آنچه پیش‌تر ارایه شد، بدتر است. حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی -متوفی سال ۴۳۰ هـ- آن را در کتاب «اخبار اصیبهان» خود ج ۱ ص ۱۰۳ بیان کرده است که ان شاء الله تعالی مطلب را با آن به پایان می‌رسانیم:

عبد الله بن محمد برای ما حدیث نمود: طلوت بن عباد برای ما حدیث نمود: هشام بن سلیمان برای ما حدیث نمود: از یزید قرشی، از انس بن مالک که رسول خدا ﷺ

فرمود: «پس از خودم در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر آن را برگیرید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرتان ﷺ».

می‌گویم: قصد اطالهی کلام را در نقد سند حافظ اصفهانی ندارم؛ فقط به بیان ضعف «یزید رقاشی» در نظر علمای پیشوای جرح و تعدیل بسنده می‌کنم. هیچ کسی توثیق این مرد را گواهی نکرده است و سخنان علما درباره‌ی او واقعاً دردآور می‌شود. گزیده‌ای از این سخنان از ذهبی در میزان الاعتدال ج ۴ ص ۴۱۸ شماره‌ی ۹۶۶۹ تقدیم حضورتان می‌گردد:

«یزید بن ابان (ت، ق) رقاشی بصری، ابو عمرو، زاهد عابد. از انس، غنیم بن قیس و حسن؛ و حماد بن سلمه، معتمر بن سلیمان و جماعتی دیگر.

نسایب و دیگران می‌گویند: متروک است.

دار قطنی و دیگران می‌گویند: ضعیف است.

یزید بن هارون می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گوید: اگر زنا کنم بهتر از این است که از یزید رقاشی حدیث نقل کنم....

احمد می‌گوید: یزید در حدیث منکر (ناشناخته) بود و سعید او را وادار می‌کرد؛ و او داستان‌سرا بود.

ابن دورقی از ابن معین می‌گوید: در حدیثش ضعف وجود دارد.

فلاس می‌گوید: عبد الرحمن برای ما حدیث نمود: از ربیع بن صبیح، از او. و قوی نیست...»

هم‌چنین نقل برخی از مطالبی که ابن حجر در کتاب خود «تهذیب التهذیب» ج ۱۱ ص ۲۷۰ و ۲۷۲ شماره‌ی ۴۹۸ از سخنان علما درباره‌ی «یزید رقاشی» ذکر کرده است، خالی از فایده نیست:

ابن سعد می گوید: او ضعیف و قدری است.

عمرو بن علی می گوید: یحیی بن سعید می گوید: از او حدیث نقل نمی شود. در حالی که عبد الرحمن از او حدیث نقل می کرد و می گفت: او مردی شایسته بود و مردم از او روایت نموده اند و در حدیث قوی نیست.

عبد الله بن ادريس می گوید: شنیدم که شعبه می گوید: اگر زنا کنم برایم دوست داشتنی تر است از این که از یزید و ابان روایت کنم.

ابو داوود از احمد می گوید: حدیث یزید نگاشته نشد. گفتم: چرا حدیثش رها شد؟ آیا به خاطر هوای نفسی که در آن بود؟ گفت: خیر؛ ولی از نظر حدیث، ناشناخته بود و شعبه او را وادار می کرد؛ و او داستان سرا بود.

ابن ابی خثیمه از ابن معین می گوید: مرد شایسته ای است اما حدیثش ارزشی ندارد. معاویه بن صالح و دوری از ابن معین می گویند: ضعیف است. دارقطنی و برقانی نیز چنین گفته اند.

یعقوب بن سفیان درباره اش گفته است: ضعیف است.

ابو حاتم می گوید: واعظی گریان بود و از آنس، بسیار روایت کرده است. در آنچه روایت می کند باید دقت نمود و در حدیثش ضعف وجود دارد.

نسایی و حاکم ابو احمد می گویند: از نظر حدیث، متروک است؛ و هم چنین نسایی می گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست.

ابن حبان می گوید: جزو خوبان و بندگان شایسته و گریان در شب بود؛ ولی به جهت پرداختن به عبادت، از حفظ حدیث غافل شده بود تا آن جا که سخن نیکو را تبدیل می کرد و آن را از طریق انس به پیامبر ﷺ نسبت می داد. روایت از او جایز نیست؛ مگر با حالت تعجبی!».

پس این سند به دلیل وجود داشتن «یزید رقاشی» در نهایت ضعف و سستی است؛ کسی که وضعیتش تا این حد وخیم است که شعبه بن حجاج - که از پیشوایان حدیث و رجال است - تا آنجا پیش می‌رود که درباره‌اش می‌گوید: «اگر زنا کنم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این‌که از یزید و ابان روایت کنم!» چه برسد به سایر طعنه زدن‌های علما به روایت کردن از او؛ و همین ما را کافی است.

آنچه ارایه شد:

با دلیل روشن و بُرهان محکم ثابت شد که این روایت با لفظ «کتاب خدا و سنتم» را کسانی روایت نموده‌اند که بر دروغ‌گو بودن، جعل، متروک بودن و سوء حفظ‌شان تصریح شده است، و کسانی هستند که در ضعیف‌ترین حدّ تضعیف قرار دارند؛ کسانی که در نظر علمای جرح و تعدیل هیچ ارزش و قیمتی ندارند تا آنجا که ارزش‌شان به جایی رسیده است که در نظر برخی از آنان، این افراد را با یک یا دو پول سیاه هم برابری نمی‌کند، و از جمله‌ی آن‌ها کسانی هستند که گفته‌اند زنا کردن برتر از روایت کردن حدیث از آنان است؛ البته به تعبیر شعبه بن حجاج!

بسیار بودن شدت ضعف عمده‌ی آن‌چه این جماعت به آن استناد می‌کنند روشن شد؛ یعنی آن‌چه مالک در موطأ روایت کرده، ابن عبدالبر به شکل متصل بیان کرده، و روایتی که حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است. این‌ها را با دنبال کردن آن‌چه بیهقی، قاضی عیاض، دارقطنی و حتی آن‌چه حافظ اصفهانی روایت کرده است بیان نمودم تا هیچ معاندی حتی نتواند نفسی بکشد. امیدوارم در جهت خیرخواهی برای آن که به راستی، خواهان هدایت و حقیقت است، گامی برداشته باشم.

سندها واقعاً سست و ضعیف‌اند؛ اگر از یک سو منظم شوند، از چند سوی دیگر شکافته

می‌شوند. چونان حیوانی مانند که با ضربت شاخی، مرده یا حیوانی که با تیرهای قرعه مرده است، و هیچ استواری ندارد، و هیچ چرنده‌ای در آن چرا نمی‌کند. اگر تجزیه شود، تعطیل است و اگر جمع شود، دلیل. آن که از آن روی‌گردان شود، رشد می‌یابد و آن که از آن بنوشد، تشنگی‌اش بیش‌تر می‌شود!

شما را به پروردگارتان سوگند! چگونه می‌توان به آن تکیه کرد و آن را ترویج نمود؟ و از حدیث «**کتاب خدا و عترتم**» چشم پوشید؟! حدیثی که در امّ الکتاب‌های صحیح، سنن و مسندها معتبر و روایت شده، با سندهایی که صحّت و حجیت‌شان توسط بزرگان علمای عامّه (اهل سنت) گواهی شده است؟!!

به صحیح بودن آن از طریق عامّه (اهل سنت) این نکته را نیز می‌افزایم که شیعه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) بر صحیح بودنش اجماع دارند. پس این حدیث، متواتر و قطعی الصدور است. پس چگونه کنار گذاشته می‌شود و به حدیثی تکیه می‌شود که از نظر سند، ضعیف، غریب، شاذ و متروک است؟! و حداقل این‌که به آن استدلال و به آن تکیه نمی‌شود؛ این علاوه بر آن است که حدیثی در تعارض با آن وجود دارد که از هر دو طریق متواتر می‌باشد!

انصاف و امانت علمی کجا است؟! وفای به محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) کجا است؟! چرا سخن رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کنار گذاشته می‌شود؛ به خاطر همراهی با هواها، خواست‌ها و نواهای جاهلیت که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد تا آن‌ها را از بُن برکند و ریشه‌هایش را قطع کند؟!!

کسی که بازگشت برایش مهم است و از پروردگار بندگان ترسان، باید بداند کسی که سنت رسول خدا را می‌خواهد، آن را از دریش می‌طلبد و از حافظانش می‌جوید؛ یعنی همان اهل بیت که رجس و ناپاکی از ایشان رفته و آنان را به طور کامل پاک نموده

است. اگر می‌خواهید از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بشنوید، پس گوش جان بسپارید:

از ابن عباس (که خداوند از هر دو راضی باشد) که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شهر علم هستم و علی دربش. کسی که شهر را می‌خواهد باید از آن درب وارد شود».

حاکم این حدیث را با سه سند روایت کرده است: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷، و طبرانی آن را در معجم الکبیر: ج ۱۱ ص ۵۵، سیوطی آن را در جامع الاحادیث: ج ۲ ص ۱۹۳ شماره‌ی ۴۷۸۳، متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۴۷ و ۱۴۸ شماره‌ی ۳۶۴۶۳، هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴ و شیخ یوسف مزی در «تهذیب الکمال من مناقب الامام علی علیه السلام»^(۱) و سایرین روایت کرده‌اند.

و تمامی این افراد به صحیح بودن این حدیث گواهی داده‌اند:

یحیی بن معین^(۲) متوفی سال ۲۳۳ هـ^(۳) و حاکم نیشابوری^(۴) و سیوطی در جامع الکبیر^(۵).

- ۱- تهذیب الکمال مزی -متوفی ۷۴۲ هـ- ج ۲۰ ص ۴۷۲ تا ۴۹۰ شماره‌ی ترجمه ۴۰۸۹.
- ۲- یحیی بن معین در جرح و تعدیل، امام است و جزو افراد سخت‌گیر در جرح می‌باشد. او در حدیث از عامه نیز امام است. به شرح حالش در تذکره الحفاظ ذهبی: ج ۲ ص ۴۲۹ شماره‌ی ۸۴۳۷ مراجعه کنید: «یحیی بن معین امام یگانه و آقای حافظان ابو زکریا مری، مولای آنان بغدادی است...».
- ۳- به تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی: ج ۶ ص ۲۸۵ تا ۲۸۷ مراجعه کنید. ابن حجر گفته است: «... قاسم بن عبد الرحمن انباری می‌گوید: از یحیی بن معین از حدیثی پرسیدم که ابوصلت از ابی معاویه از اعمش از مجاهد، تا از ابن عباس به ما حدیث نموده است که «من شهر علم هستم...» تا آخر حدیث. او گفت: این صحیح است.».
- ۴- مستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷.
- ۵- سیوطی می‌گوید: «روزگاری این‌طور پاسخ می‌دادم تا به صحیح شمردن این حدیث توسط ابن جریر دست پیدا کردم؛ بنا بر آن چه در تهذیب الآثار است با صحیح شمردن این حدیث ابن عباس توسط حاکم. از خداوند درخواست خیر نمودم و به ارتقای حدیث از مرتبه‌ی حسن به مرتبه‌ی صحیح یقین حاصل کردم؛ و خداوند داناتر است». برخی از علما آن را نقل کرده‌اند، از جمله: احمد بن صدیق

و محدث احمد بن محمد بن صدیق غماری^(۱) و برادرش عبد الله غماری^(۲) و محدث علی بن محمد علوی در «دفع الارتیاب»^(۳) و مولوی حسن زمان در «قول المستحسن فی فخر الحسن»^(۴) و سقاف در «تناقضات آلبانی»^(۵) و دیگران. و تمامی این افراد به حسن و نیکو بودنش گواهی داده‌اند: حافظ صلاح الدین ابو سعید علایی^(۶) و ابن حجر هیتمی^(۱) و ابن حجر عسقلانی^(۲) و

مغربی در کتاب «فتح الملک العلی» به صحیح بودن حدیث «درب شهر علم، علی»: ص ۶۰، و آن را به سیوطی نسبت داده است، و متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۴۸ و ۱۴۹ شماره‌ی ۳۶۴۶۴. کنز العمال جمع جوامع جدید سیوطی است؛ همان‌طور که مؤلفش در مقدمه به این مطلب اشاره می‌کند. ولی برخی از علما این صحیح شمردن را به متقی هندی نسبت می‌دهند. به هر صورت سیوطی و هندی جزو بزرگان محدث عامه هستند و هر کدام از آنان که این صحیح شمردن را بیان کنند تأیید کننده‌ی این روایت می‌باشد.

۱- کتابی واقعاً دل‌پذیر در صحیح شمردن این حدیث و آوردن همه‌ی طریق‌ها و راویانش اختصاص داده و به طعنه زندگانی که به این حدیث طعنه زده‌اند، پاسخ داده و آن را «فتح الملک العلی، بصحة حدیث باب مدینه العلم علی» نامیده است. شایسته است همه آن را بخوانند و از آن بهره‌مند گردند.

۲- این موضوع را در تعلیقی بر مقاصد الحسنه سخاوی حاشیه‌ی صفحه‌ی ۹۸ آورده است.

۳- کتابی را در صحیح شمردن این حدیث با عنوان «دفع الارتیاب عن حدیث الباب» اختصاص داده که واقعاً کتابی است مفید.

۴- «قول الحسن فی فخر الحسن» مورخ ۱۳۱۲هـ و مؤلفش، مولوی حسن زمان است (ص ۴۵۲ و ۴۵۳) و درباره‌ی این حدیث گفته است: «... حدیث مشهوری است که گروه‌های از امامان آن را صحیح شمرده‌اند؛ از جمله‌ی آنان کسانی هستند که در رجال سند محدثین ابن معین جزو محکم‌ترین‌ها هستند... حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَ اتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا...﴾ (... به خانه‌ها از درهای‌شان درآید...) و این از قوی‌ترین گواهان صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح شمرده است: «کسی که علم را می‌خواهد باید از درب وارد شود...»

۵- «تناقضات الالبانی الواضحات» (تناقضات آشکار آلبانی)، حسن بن علی سقاف، دار النووی، اردن، عمان، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م: ج ۳ حاشیه‌ی صفحه‌ی ۸۲ شماره‌ی ۵۲.

۶- به کشف الخفا عجلونی: ج ۱ ص ۲۰۴ مراجعه کنید.

زرکشی در «لآلی المنثوره»^(۳) و سخاوی در «مقاصد الحسنه»^(۴) و زرقانی در «مختصر المقاصد»^(۵) و شوکانی در «فوائد المجموعه»^(۶) و ابن طولون صالحی در شذره^(۷) و محمد بن یوسف صالحی در «سبل الهدی و الرشاد»^(۸) و «فتنی فی تذکره الموضوعات»^(۹) و گنجی شافعی در «کفایه الطالب»^(۱۰) و جلال الدین سیوطی در «تاریخ خلفا»^(۱) و

- ۱- فتاویٰ الحدیثه: ص ۱۲۳ و ص ۱۹۲.
- ۲- از او بیش از یک نفر حکایت کرده‌اند؛ از جمله ابن حجر هیتمی در فتاویٰ الحدیثه: ص ۱۲۳، و علی قاری متوفی ۱۰۱۴هـ در کتاب مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ج ۱۱، کتاب المناقب - باب مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام): ص ۲۵۳، تحقیق شیخ جمال عیتانی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م.
- ۳- لآلی المنثوره فی الاحادیث المشهوره، زرکشی محمد بن عبد الله بن بهادر، تحقیق محمد بن لطفی صباغ: ص ۱۶۵.
- ۴- مقاصد الحسنه، حافظ محمد بن عبد الرحمن سخاوی متوفی سال ۹۰۲هـ تعلیق عبد الله محمد صدیق - دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م: ص ۹۷ و ۹۸ شماره‌ی ۱۸۹.
- ۵- مختصر المقاصد امام محمد بن عبد الباقي زرقانی متوفی سال ۱۱۲۲هـ، چاپ چهارم، مکتب الاسلامی، ۱۴۰۹هـ: ص ۷۹ ح ۱۷۰.
- ۶- فوائد المجموعه، امام محمد بن علی شوکانی، باب «مناقب خلفای چهارگانه و اهل البيت»... شماره‌ی ۵۲ ص ۳۴۹.
- ۷- شذره فی الاحادیث المشتهره، محمد بن طولون صالحی: ص ۱۳۰.
- ۸- من نتوانستم به نسخه‌ی چاپی کتاب دست پیدا کنم و مجبور شدم به کسی که به آن نسبت داده شده با ذکر صفحه‌ی کتاب بسنده کنم.
- ۸- سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، امام محمد بن یوسف صالحی شامی، متوفی سال ۹۴۲هـ، تحقیق دکتر مصطفی عبد الواحد، قاهره، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م: ج ۱ ص ۶۳۱.
- ۹- تذکره الموضوعات، محمد طاهر هندی فتنی، متوفی ۹۸۶هـ، مصر، اداره‌ی چاپ منیری، ۱۳۴۳هـ، فصل فضل صحابه و اهل بیت او: ص ۹۵.
- ۱۰- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، به قتل

دیگران.

حدیث به صراحت بیان می‌دارد که علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخزن علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امانت‌دار سنتش است و او درب علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. حق تعالی می‌فرماید:

﴿...وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾^(۲) (...و به خانه‌ها از درهای‌شان درآید...).

هر کس که به عترت و به سرور آنان - علی بن ابی طالب - چنگ بزند، به سنت رسول خدا و عروه الوثقی چنگ زده است. همه‌ی مردم مأمور به گرفتن حکمت از دریش هستند و ایشان همان سرور دین و امیرالمؤمنین است... آیا آن که فروتر است را به جای آن که فراتر است جایگزین می‌کنید؟!

از حبشی بن جناده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی از من است و من از علی؛ و رسالت من را ادا نمی‌کند جز من یا علی».

ترمذی آن را در صحیح خود: ج ۵ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ شماره‌ی ۳۸۰۳، و نسایی در سنن الکبری خود: ج ۵ ص ۴۵ شماره‌ی ۸۱۴۷، ابن ماجه در سنن خود: ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۱۹، احمد بن حنبل در مُسند خود: ج ۴ ص ۱۶۵، و طبرانی در معجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۶، سیوطی در جامع الصغیر: ج ۲ ص ۱۷۷ ح ۵۵۹۵، متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۳ و دیگران روایت کرده‌اند. و این حدیث را این افراد صحیح شمرده‌اند:

رسیده در سال ۶۵۸هـ، انتشارات احیاء میراث اهل البیت (علیهم السلام)، طهران، چاپ سوم سال ۱۴۰۴هـ، تحقیق محمد هادی امینی: باب ۵۸ ص ۲۲۰ تا ۲۲۲.

۱- تاریخ خلفا، سیوطی، متوفی ۹۱۱هـ، دار ابن حزم، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م: ص ۱۳۷.

۲- بقره: ۱۸۹.

ترمذی در صحیح خود^(۱) و دارقطنی در «الزامات و التبع»^(۲) و وادعی در «تعلیقی بر الزامات و التبع» دارقطنی^(۳).

آلبانی در کتابش: «صحیح و ضعیف سنن ترمذی» شماره‌ی ۳۷۱۹ به حسن و نیکو بودنش حکم کرده است؛ و همچنین در «صحیح و ضعیف الجامع الصغیر» شماره‌ی ۷۵۴۰.

این سخن پیامبر ﷺ: «...رسالت من را ادا نمی‌کند جز من یا علی» صراحت دارد که علی از سوی خدا و رسولش ﷺ برای امامت و ادا کردن رسالت از طرف رسول خدا ﷺ منصوب شده است و این مهم فقط به او و نه در هیچ کس دیگر از صحابه منحصر شده است. به خصوص این که می‌بینیم استثنا، پس از نفی آمده است که باعث حصر می‌گردد.

اگر گفته شود: این ثابت شده است که صحابه نیز آن چه شنیده بودند را برای مردم روایت نموده‌اند؛ پس چگونه قائل به مُنحصَر بودن این به انجام رسانیدن فقط در علی (علیه السلام) می‌باشید؟

می‌گوییم: منظور در این جا محصور کردن فقط به انجام رسانیدن نیست، بلکه هر گونه انجام دادنی به طور مطلق می‌باشد؛ یعنی انجام دادن و ادا کردن توسط امام علی (علیه السلام)

۱- صحیح الترمذی: ج ۵ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ شماره‌ی ۳۸۰۳، و درباره‌اش گفته است: «این حدیث، حسن، غریب و صحیح است».

۲- «الزامات و التبع» دارقطنی، متوفی ۳۸۵ هـ، پژوهش و تحقیق وادعی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵م، ص ۹۴؛ و دارقطنی این حدیث را جزو احادیثی برشمرده که شیخین باید آنها را در صحیح خود بیاورند.

۳- الزامات و التبع دارقطنی: حاشیه‌ی ص ۹۴ و ۹۵؛ و درباره‌ی این حدیث گفته است: «و حدیث به شرط شیخین» یعنی صحیح است، و مقبل بن هادی وادعی در سال ۱۴۲۲هـ از دنیا رفته است.

از این رو که او امام، معصوم، منصوب و حجّت بر مردم است. بنابراین سخن او هم چون سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که نمی‌تواند با سخن شخص دیگری مقایسه شود و نمی‌توان در آن شک و تردید وارد نمود، و احتمال اشتباه، سهو یا فراموشی در آن وجود ندارد. او هم‌چنین از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تشریح کننده و قانون‌گذار است؛ یعنی او کامل‌کننده‌ی رسالت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد؛ به این معنا که امین و وارث علم کتاب و دین و شریعت است.

موضوع وقتی بیش‌تر روشن می‌شود که در سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تأمل کنیم: «رسالت من را ادا نمی‌کند جز من یا علی». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «رسالت من را ادا نمی‌کند». سپس می‌فرماید: «مگر من یا علی»؛ حال از چه روی خودش را پس از آدات استثنا همراه علی (علیه السلام) ذکر می‌فرماید؟!

و این، برای ما از این نکته پرده برمی‌دارد که در این‌جا منظور از «ادا کردن و به جا آوردن» «ادا کردن» از سوی خداوند متعال می‌باشد؛ به این معنی که کسی که از طرف دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) و رسالتش به سوی هدایت و حقی که گمراهی، انحراف یا اشتباهی با آن آمیخته نیست، به جا می‌آورد، کسی است که بر امت واجب است که بی هیچ شک، تردید یا مخالفتی به فرمانش گردن نهند؛ یعنی همان «من» یا «علی».

اما در مورد سایر روایان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احتمال وهم و گمان، فراموشی، اشتباه یا سوء برداشت و ... از آن‌چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است در آنان وجود دارد و اگر روایان یا مفسرین در آن‌چه بینشان است اختلاف کنند، می‌توان برخی از آنان بر برخی دیگر برتری داد یا همگی را ترک گوئیم یا ... یا ... اما اگر علی (علیه السلام) روایت، تفسیر یا حکم کند، این همان حقی است که سوای آن جز گمراهی آشکار نیست؛ و اگر در راه‌ها اختلافی پیش آید، حق فقط با علی (علیه السلام) است نه با هیچ کس دیگر؛ چرا که فقط او

است که به شکلی تعیین شده برای وظیفه‌ی به انجام رسانیدن و آدا کردن دین محمد ﷺ منصوب شده است.

بنابراین هر کس که رسالت محمد ﷺ و شریعت و سنت او را می‌خواهد، بر او است که به درب آن یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) مراجعه کند.

از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: علی در زمان حیات رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟). به خدا سوگند! پس از این که خداوند ما را هدایت نمود، به گذشتگان مان باز نمی‌گردیم. به خدا سوگند! اگر بمیرد یا کشته شود بر آن چه او کشته شده است، می‌جنگم تا بمیرم. به خدا سوگند! من برادر، ولی، پسر عمو و وارث علم او هستم. پس چه کسی از من به او سزاوارتر است؟»^(۱).

نسایب آن را در سنن الکبری: ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰، حاکم نیشابوری در مستدرک: ج ۳ ص ۱۲۶، طبرانی در معجم الکبیر: ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ و هیشمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۴ و درباره‌اش گفته است: «طبرانی آن را روایت کرده و رجالش، رجالی صحیح است».

این حدیث بر ارث بردن امام علی (علیه السلام) از حضرت محمد ﷺ صراحت دارد. این وراثتی است که سایر صحابه در آن شریک نیستند. علی رغم این که مقام صحابه‌ی برگزیده (علیه السلام) مقامی است رفیع؛ ولی آنان در دامنه‌ی کوه قرار دارند در حالی که علی بن ابی طالب در قله، و سیل از او سرازیر می‌شود و پرنده را یارای اوج گرفتن به او نیست.

پس هر کس خواهان برگرفتن از میراث محمد ﷺ است، باید آن را از وارثش

۱- این لفظ حاکم نیشابوری است و سایرین آن را با لفظ «و وارث علم و پسر عموی» آورده‌اند.

درخواست کند که در مقام نفس رسول الله، برادر، وزیر، وصی، یمین و دوست و حیب او می‌باشد؛ کسی که دوستی‌اش، ایمان، و بُغضش، کفر و نفاق است، و همسر بتول و پدر دو ریحانه‌ی رسول خدا است؛ امیرالمؤمنین و پیشوای سپید رویان جهان (قائد غرّ المحجلین) و صاحب پرچم رسول خدا ﷺ در دنیا و آخرت، علی بن ابی طالب (علیه السلام)!

ام سلمه می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی؛ و آن دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند».

حاکم نیشابوری این حدیث را مستدرک: ج ۳ ص ۱۲۴، هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۴، طبرانی در معجم الاوسط: ج ۵ ص ۱۳۵ و در معجم الصغیر: ج ۱ ص ۲۵۵، جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر: ج ۲ ص ۱۷۷ ح ۵۵۹۴، متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۲ و موفق خوارزمی در مناقب: ص ۱۷۶ ح ۲۱۴ روایت کرده‌اند.

این حدیث را حاکم نیشابوری صحیح شمرده و ذهبی از آن در تلخیص المستدرک متابعت کرده است.

از این حدیث سرور و آقای عترت را می‌شناسیم و این‌که او مصداق اول از ثقل گران‌بهای دوم است که رسول خدا ﷺ به چنگ‌زدن و تمسک جستن به آن همراه قرآن دستور داده است. هم‌چنین از این حدیث درمی‌یابیم که حدیث ثقلین با لفظ «**کتاب خدا و عترتم**» می‌باشد و این‌که این عترت است که با قرآن تا روز قیامت باقی می‌ماند؛ و این عترت است که برای شناخت و تفسیر کتاب خداوند متعال مخصوص گردانیده شده است.

بنابراین حضرت محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا درباره‌ی ثقلین می‌فرماید: «**و این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند**» و در این‌جا نیز درباره‌ی

علی (علیه السلام) و قرآن می‌فرماید: «و این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند». پس او سرور و سید عترت است و او با قرآن است و تا روز قیامت همراه قرآن باقی است؛ با روح، رفتار و فرزندان معصومش که خلفا و جانشینان پیامبر و اوصیای او (علیه السلام) هستند.

کسی که می‌خواهد به وصیت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) جامه‌ی عمل بپوشاند و به عهد وفا کند، هدایت، حق و رهایی در دنیا و آخرت را برگزیده است؛ اما آن کس که می‌خواهد از خواست و هوا و هوسش و آنچه پدران و اجدادش را بر آن یافته است پیروی کند، جز پشیمانی، حسرت و زیان کشت نکرده است.

اگر به روایات مربوط به وراثت علی (علیه السلام) از کتاب خداوند و سنت پیامبرش بپردازیم، بحث به طول خواهد انجامید و تنها مایلم این بحث را با حدیثی به پایان برسانم که فرستاده‌ی خدا در آن به واجب بودن اطاعت مطلق از علی (علیه السلام) وصیت می‌فرماید؛ و این که کسی که از علی (علیه السلام) اطاعت کند از فرستاده‌ی خدا (صلی الله علیه و آله) اطاعت کرده، و کسی که از علی (علیه السلام) سرپیچی کند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرپیچی کرده است. این ویژگی‌هایی است که به ابو الحسن (علیه السلام) اختصاص داده شده و از آن فهمیده می‌شود که ایشان (علیه السلام) خلیفه و جانشین حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و همان کسی است که اطاعتش همانند اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب است؛ به خصوص پس از دیدن ده‌ها و صدها دلیل و تأییدکننده‌های این موضوع.

ابوذر (رضی الله عنه) می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و کسی که مرا سرپیچی کند خداوند را سرپیچی کرده است؛ و کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده و کسی که علی را سرپیچی کند مرا سرپیچی

کرده است»^(۱).

و در پایان.... از خداوند مسألت دارم که امت محمد ﷺ را بر چنگ زدن به ثقلین (کتاب و عترت) گیرد آوزد، و از گمراهی و فتنه‌ها در امان بدارد، و عاقبتش را سعادت ابدی قرار دهد؛ که او قطعاً شنوای اجابت کننده است.

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است
و سلام و صلوات تامّ و تمام خداوند بر محد و آل او، ائمه و مهدیین باد!
نگارش این سطور به فضل خداوند متعال در روز پنج‌شنبه به پایان رسید:

۲۴ ذی القعدة ۱۴۳۱ هـ

۲۱/۱۰/۲۰۱۰ م^(۲)

۱- حاکم نیشابوری این حدیث را در مستدرک: ج ۳ ص ۱۲۱ چاپ دار المعرفه، بیروت، و ذهبی از او پیروی کرده و آن را در تلخیص المستدرک صحیح شمرده، و هم‌چنین متقی هندی، آن را در کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۱۴ ح ۳۲۹۷۳ آورده است.

۲- ۱۰ آبان ۱۳۸۹ هـ ش (مترجم).

فهرست

- پیش‌گفتار ۵
- اول: کتاب خدا و عترتم ۹
- مناسبت اول: در حجة الوداع، روز عرفه ۹
- مناسبت دوم: در غدیر خُم ۱۰
- دوم: کتاب خدا و سنتم ۱۳
- آنچه ارایه شد: ۳۸